

دبستان

گاهنامه یار دبستانی

شماره چهارم نشریه تخصصی علوم تربیتی

دانشگاه فرهنگیان پردیس فاطمه الزهرا (س) یزد

شماره مجوز : ۱۰۰/۷۱۴۴/۵۳۲۰۰/د





گاهنامه یار دبستانی

✿ مصائب امتیاز : انجمن علمی علوم تربیتی دانشگاه فرهنگیان/پردیس فاطمه الزهرا(س)

✿ مدیر مسئول :

مهدیه مزیدی

✿ سردبیر :

مطهره اسمعیلی

✿ گروه طراحی :

فاطمه برجسته، عارفه پورعسگری

✿ هیئت تحریریه :

مطهره اسمعیلی، فاطمه برزگر بفرویی، مینا بیشه، مریم السادات پورمسجدی،

فائزه میببی، ممدتہ فاک پور، فرزانه مجاور، مریم محمدی، مهدیه مزیدی.

فهرست:

۳	به نام خدا
۴	سفن سردبیر
۵	سفن مدیرمسئول
۶	تسلیمت چابهار
۷	لبفند گم شده
۸	مصائبه با استاد اقبال
۱۰	آموزش و پرورش فنلاند
۱۲	ویژگی های یک معلم خوب
۱۵	گشت ناممسوس
۱۶	چه مدرسه ای؟!
۱۷	ظرافت های معلم در استفاده از تابلو
۱۸	یک روز سرد

به نام خدا

به نام خداوندی که با نگاهی به زندگی ما، وجود بخشید و اگر یک لحظه نگاهی را بگیرد، جز هیچ از ما باقی نمی ماند!

وقتی چترت خداست؛ بگذار ابر سرنوشت، هرچقدر میخواهد، ببارد!

وقتی دلت با خداست؛ بگذار هرکس میخواهد، دلت را بشکند!

وقتی توکلت با خداست؛ بگذار هرچقدر میتوانند، با تو بی انصافی کنند!

وقتی امیدت با خداست؛ بگذار هرچقدر میخواهند، نا امیدت کنند!

وقتی یارت خداست؛ بگذار هرچقدر میتوانند، نارقیق باشند!

وقتی نگاهی به سوی خداست؛ بگذار هرکس هرطور میخواهد، تو را نگاه کند!

وقتی عشق واقعی ات خداست؛ بگذار هرچوری میخواهند، به تو عشق بورزند!

بگذار آسمان ببارد، باکی نیست!

تو با خدا بمان؛ چون چتر خدا، بزرگترین چتر دنیاست، چون تو خدا را داری و خدا اول و آخر با توست!

اگر دلت گرفت، دیگر منت زمین را نکش؛ راه آسمان باز است، پر بکش، او همیشه آغوشش باز است؛

نگفته، تو را میخواند!

اگر هیچ کس نیست، خدا هست؛ و خدایی که در این نزدیکیست!

لای این شب بو ها، پای آن کاج بلند، روی آگاهی آب، روی قانون گیاه!

حضرت امام علی (علیه السلام) می فرمایند: "خدایا! از من درگذر؛ آنچه را از من بدان داناتری، و اگر بار دیگر به آن بازگردم، تو نیز به بخشایش بازگرد!

خدایا! آنچه از اعمال نیکو که تصمیم گرفتم و انجام ندادم، ببخشای؛ آنچه را که با زبان به تو نزدیک شدم، ولی با قلب آن را ترک کردم!

فرزانه مجاور



سخن بر دیر

مطهره اسمعیلی

مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعَمَ مِنَ الْمَخْلُوقِ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عزوجل

زندگی بدون روزهای بد نمی شود؛ بدون روزهای اشک، درد، خشم و غم!

اما روزهای بد، همچون برگ های پاییزی، باورکن که شتابان فرو می ریزند و در زیر پاهای تو، اگر بخواهی استخوان می شکنند و درخت، استوار و مقاوم بر جای می ماند!

عزیز من! برگ های پاییزی بی شک در تداوم بخشیدن به مفهوم درخت و مفهوم بخشیدن به تداوم درخت، سهمی از یاد نرفتنی دارند!

ما خدا را شاکریم که توانستیم ارادت خود را در قالب شماره بعدی نشریه به شما یاوران و همراهان همیشگی نشان دهیم.

یار دبستانی ها اندک نیستند؛ افرادی بودند که یار دبستانی را به این نقطه رسانیدند و با حول و قوة الهی، ما مفتخریم ادامه این راه را بر عهده بگیریم.

در چاپ این شماره از نشریه، ما شاهد صحنه دردناک دیگری در کشور عزیزمان بودیم؛ دوباره شاهد از دست دادن هموطنان مان و چه سخت است...!

امیدوارم ما به عنوان معلم و یار دبستانی ها بتوانیم افرادی را تربیت کنیم که در این موقعیت ها و صحنه ها نقش آفرینی کنند!

در این شماره ما با شما همراهیم؛ با موضوعات متنوع از سخن با اساتید تا سرزدن به آموزش و پرورش فنلاند و ...

و در آخر، پیشاپیش از شما عزیزان، بابت کم و کاستی ها و احیانا اشکالات عذرخواهی می کنیم و انتقادات محترمانه را با تمام وجود پذیراییم.

ز عیب خلق همان به که چشم در پوشم

به شکر آنکه خدا عیب من نهفت از خلق

علم نور است و معلم اول، خداست! تعلیم و تعلم، از آموزه های انبیا و اولیاست و وظیفه معلم رسیدن و رساندن به خداست! علم جویی، فریضه بر مسلمان هاست و دوستداری علم و علاقه به جویندگان علم، از ارزش هاست.

تعلیم هر علمی، دارای بسی نکته هاست و تدریس هر درسی، آشنایی با بسی تجربه هاست؛ و تدریس، دانش و عشق و روش و بسیاری درس هاست و بدون آن، هر چه هست، پوچ است و بی بها!

معلمی، شغل انبیاست و معلم کسی است که می کوشد با آموزش و پرورش استعدادها، بر عوامل وراثت، محیط و تغذیه، غلبه کند و زمینه رشد فرد و اجتماع را فراهم سازد؛ اما صد البته که این رسالت عظیم به پیش زمینه هایی نیاز دارد که تا فراهم نشود، کار تربیت عقیم و نازاست.

این پیش زمینه به طور خلاصه، آن است که معلم تا خود را نساخته باشد، نمی تواند دیگران را بسازد:

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

پس باید خودسازی کند و برای این امر، پیش نیاز دیگری لازم است و آن، "خودشناسی" است؛ یعنی خودسازی به هیچ روی میسر نیست، مگر آن که فرد ابتدا خود را شناخته باشد.

در اسلام و قرآن، "انسان" گرامی ترین موجودی است که تمامی هستی به خاطر رشد و تکامل او، آفریده شده است.

در احادیث معصومان - علیهم السلام - به اندازه ای به خودشناسی اهمیت داده شده که با آن خداشناسی، به دست می آید: ((من عرف نفسه فقد عرف ربه)). معلم در درجه نخست، باید بر استعدادها و توان روحی و معنوی خویش وقوف یابد و از نقش خلیفه الهی خود در هستی، آگاه شود؛ سپس جایگاه شغلی و رسالت اصلی خود را بشناسد تا بتواند در کار تربیت، کامیاب شود. معلمی که خود را نشناخته و از نقش خویش در هستی و اجتماع غافل است، نمی تواند نیروهای آگاه و مفیدی را تربیت کند.

معلمی که به خودسازی پرداخته است، خود به خود، بیشترین وظیفه خویش را در دیگر سازی و شاگرد پروری انجام داده است؛

و این همان دعوت عملی است که در این سخن معصوم، جلوه گر شده است که:

((کونوا دعاة الناس بغير إلسنتکم)).

به این امید که شما دانشجو معلمان عزیز که در آینده، دست اندرکاران آموزش و پرورش و تربیت جامعه اسلامی هستید، بر این ابزار کارآمد بیش از

پیش، دست یابید و در کار تربیتی و آموزشی خویش، موفق باشید!

عشنبه، ۱۵ آذرماه سال ۱۳۹۷، ساعت ۹:۳۰،

بندر و منطقه آزاد چابهار، واقع در ۴۵ کیلومتری

جنوب زاهدان، سیستان و بلوچستان!

تسلیمت جاہار عزیز

لوووو

چهار

سیروی انتظامی چاهبار

دندو ۲۷ نفر دردو

ولی اولین حمله نا

تیراندازی و انفجاری مهیب در نزدیکی مقر نیروی انتظامی چاهارباغ

۲ الی ۴ انسان بر خاک افتادند و به ملکوت یرگشوند و ۲۷ نفر در دوزخ

سوزش و جراحات در حان و تیشان را تحمل نمودند.

کروہک تروریتی با این انفجار، حتی یک خانم باردار و نوجوانی ۱۶ ساله را مجروح کردند؛

"بہی دتب قلیت... کہداسن کناو!"

این نخستین انفجار انتحاری در ایران بود

ولی اولین حملہ ناجوانمردانہ دشمنان مانہ۔ بارہا دشمنان بزدل مان، کہ

از مسازره رود در ماما هراس دارند، به این کارهای کثیف دست

زده اند و ما سخ های دندان شکن رهبر عز و ارش و ساه کشورمان را

دیده اند و اکنون هم باید منتظر مرگ باشند.

به زودی ایران، غزائیل تان خواهد شد!

لبخندِ گم شده

هرروز صبح، وقتی از خواب بلند می شدم؛ به جلوی آئینه می رفتم، موهایم را شانه ای می زدم و با لبخندی از اتاق بیرون می آمدم؛ اما امروز وقتی که از خواب بلند شدم، وقتی به جلوی آئینه رفتم، وقتی که خواستم لبخند بزنم، متوجه شدم که لبخندم را گم کرده ام!

از آئینه پرسیدم: "لبخند مرا ندیده ای؟"

گفت: "نه دختر آفتاب؛ روزهاست که لبخندت را ندیده ام."

زمانی که به دوستانم رسیدم از آنها پرسیدم: "لبخند مرا ندیده اید؟"

یکی از آنها لبخندی زد؛ دستانش را نشانم داد و گفت: "بخشی از اشکهایت را نگه داشته ام؛ روزهاست که چیزی جز این از تو ندیده ایم."

به پی لبخندم پا به بیابان نهادم. آن جا تنهای تنها بودم و روز به روز چشمانم بارانی تر می شد؛ اما خبری از لبخندم نبود؛ تا یک روز از جمعیت بیابان پرسیدم: "لبخند مرا ندیده اید؟"

لبخندی زدند و گفتند: "ما که از اشک تو دریا شده ایم؛ چه طور می توانیم لبخندت را دیده باشیم؟!"

به نزد دریا رفتم. مدت ها کنارش نشستم و هر روز دریا را مرواریدی تر می کردم. بالاخره یک روز از او پرسیدم: "لبخند مرا ندیده ای؟"

با لبخندی جواب داد: "من که دارم به خاطر تو، اقیانوس می شوم؛ چه طور می توانم لبخندت را دیده باشم؟"

به خانه ام برگشتم؛ وارد اتاقم شدم، رو به آئینه گفتم: "تو لبخند زدن را بلدی؟"

گفت: "چرا این را می پرسی؟"

گفتم: "چون تو تنها کسی بودی که وقتی از لبخندم پرسیدم، به من لبخند نزدی."

حال بگو، لبخند زدن را بلدی؟"

گفت: "لبخند من در لبخند توست! هروقت که بخندی، لبخند مرا هم خواهی دید..."

* آئینه ها کم یاب اند؛ اما نایاب نیستند!

* ما در هنگام مشکلاتمان، به زندگی خیلی ها سر و سامان می دهیم و آنها توجهی به مشکلاتمان ندارند، اما این آئینه های حقیقی اند که همیشه در کنارمان می مانند...

و در پایان، همه کسانی که با تو می خندند دوستان تو نیستند!



مصاحبه با استاد محمدرضا اقبال

بسمه تعالی

۱. لطفاً به طور مختصر، خودتان را معرفی کنید.

به نام خدا! محمدرضا اقبال هستم. متولد اول شهریور سال ۱۳۴۷ شهرستان میبد، محله یخدان.

۲. انگیزه شما از انتخاب این شغل (تدریس در دانشگاه) چه بوده است؟

تدریس در دانشگاه را توفیق و لطف الهی دانسته و از این بابت خدا را سپاسگزارم! هر چند عضو هیئت علمی هیچ دانشگاهی نیستم و به عنوان مدرس حق التدریس، انجام وظیفه می کنم؛ ولی به این دلیل که در خدمت جوانان این مرز و بوم هستم، از شغلم راضی ام.

۳. نظر خود را در مورد دانشگاه فرهنگیان یزد بیان کنید.

به طور کلی همه دانشگاه ها مسئولیت رشد و ارتقاء تعلیم و تربیت نسل جوان را به عهده دارند؛ ولی مسئولیت دانشگاه فرهنگیان به مراتب مهم تر و سنگین تر است؛ چرا که باید افرادی را تحویل جامعه بدهد که این عزیزان، عهده دار تعلیم و تربیت فرزندان ایران اسلامی هستند؛ آن هم برای مدت زمان طولانی "حدود ۳۰ سال"؛ بنابراین نقش و جایگاه دانشگاه فرهنگیان در مقایسه با سایر دانشگاه ها، از اهمیت قابل توجهی برخوردار است.

۴. از دانشجویان این دانشگاه چه انتظاری دارید؟ به عبارت دیگر دانشجوی ایده آل، چه شرایط و ویژگی هایی باید داشته باشد؟

فکر کنم دانشجوی ایده آل دانشجویی است که قدر جوانی خود را دانسته و از این فرصت و فضایی که در اختیار دارد، حداکثر استفاده را ببرد و در یک کلام به سفارش و منویات رهبر معظم انقلاب، که همان تحصیل، تهذیب و ورزش است را، جامه عمل بپوشاند.

۵. اگر سرکلاس خیلی عصبانی شوید، چه عکس العملی نشان می دهید؟

اولاً سعی میکنم کلاس را طوری اداره کنم که کسی نتواند اسباب عصبانیت بنده را فراهم کند؛ ولی اگر عصبانی شدم سعی می کنم خودم را کنترل کنم و از حد اعتدال خارج نشوم.

۶. نظر شما در مورد رشته علوم تربیتی چیست؟

اتفاقاً مدرک کارشناسی بنده، علوم تربیتی گرایش مدیریت آموزشی است که از محضر استادان خوب استان یزد، از جمله: "جناب آقای دکتر بهارستان، مرحوم دکتر نواب پور، مرحوم دکتر علوم، مرحوم دکتر عقیلی و برخی اساتید دیگر" درس هایی آموختم که هرگز فراموش نمی کنم و در انتقال آن به دانشجویان عزیز، دریغ نخواهم کرد.

۷. صحبت از مدرک کارشناسی شد لطفاً توضیح دهید در چه رشته یا رشته هایی تحصیل کرده اید؟

همانطور که عرض شد، سال ۱۳۷۵ کارشناسی را از دانشگاه یزد گرفتم؛ رشته علوم تربیتی گرایش مدیریت آموزشی.

کارشناسی ارشد، رشته علوم قرآن و حدیث از دانشگاه آزاد تهران. از اساتید مشهور این رشته، از جمله جناب آقای دکتر حجتی و جناب آقای دکتر معارف کسب فیض کرده و در سال ۱۳۸۵ فارغ التحصیل شدم. سال ۱۳۹۲ در رشته علوم و معارف نهج البلاغه دانشگاه کاشان پذیرفته شدم که به دلایلی که در این مقال نمی گنجد همچنان مشغول نگارش پایان نامه هستم.

(برای اینکه ذهن مخاطب خیلی مشغول نشود، باید عرض کنم که در طول دوره تحصیل در مقطع دکتری، جوان عزیزمان محمدجواد اقبال که حافظ ۲۰ جزء قرآن و دانشجوی رشته علوم قرآن و حدیث بود در تاریخ ۹۳/۶/۱۱ جان به جان آفرین تسلیم کرد و ۹۵/۵/۲۳ بار دیگر لطف خداوند شامل حال ما شد و خداوند محمدجواد دیگری را به ما عنایت فرمود که همین دو عامل باعث شد دوره دکتری، مقداری طولانی شود.)

۸. نظراتان را در مورد کلمات زیر بگویید.

معلم: معلمی شغل انبیاست.

آموزش و پرورش: آرزوی هر استاد، معلم و دانش آموزی است که به قله رفیع آن برسد.

دانش آموز: نونهالی است که بخش مهمی از پرورش او به عهده معلم است.

۹. جمله آخر جهت یادگاری برای دانشجو معلمان:

هرچه نیاموختم از اوستاد سلی ایام به من یاد داد

مطهره اسمعیلی



آموزش و پرورش فنلاند



یکی از معلمان علوم می گوید: "مهم این است که بچه ها محیط طبیعی اطراف خود را بشناسند، گونه های مختلف را یاد بگیرند؛ این به آنها کمک خواهد کرد که به محیط زیست خود احترام بگذارند."

در فنلاند، زمان بازی بخش بسیار مهم فرآیند یادگیری است. ساعت تفریح زیاد است و حتی در زمستان بچه ها را تشویق می کنند که بیرون از کلاس در فضای آزاد، بازی کنند.

به بچه ها اعتماد می کنند و حتی در ناهارخوری بچه ها اجازه دارند که خودشان غذا بگیرند؛ در سالن غذاخوری خدمه ای وجود ندارد.

تاکید بیشتر روی موسیقی، ورزش و هنر است. فکر نکنید که این مدرسه یک استثناء در فنلاند است، درست بر عکس همه مدرسه ها در فنلاند، دقیقاً همین طور هستند و نتایج درخشان این مدرسه مشابه همه مدرسه های دیگر.

در این کشور توجه ویژه ای به بازی و شادی و تحرک بدنی در مهد و مدرسه دارند. در فنلاند و در سطح پیش دبستان یعنی قبل از ۷ سالگی، هیچگونه آموزش رسمی (خواندن و نوشتن و حساب کردن) وجود ندارد و تاکید بر بازی های خلاق، فعالیت های بدنی و ارتباطات اجتماعی است؛

کشور اسکاندیناوی به داشتن بهترین مدل های آموزش و پرورش شهرت دارد. هیات های مختلف از همه جای دنیا دائماً از این کشور بازدید می کنند تا به راز موفقیت آنها پی ببرند.

فنلاند کوتاه ترین ساعت آموزش در مدرسه و بهترین نتیجه آموزشی را در بین کشور های اروپایی دارد. بچه ها از سال اول تا سال ششم ابتدایی با یک معلم و یک کلاس می مانند و مدرسه تقریباً حالتی مثل ادامه خانه برای بچه ها دارد.

یکی از معلمان پایه ابتدایی می گوید: "من الان چهار سال است که همین کلاس را درس می دهم، خیلی خوب است. خیلی جالبه که می بینی بچه ها بزرگ می شوند و یاد می گیرند. به نظر من، این بهترین روش تدریس؛ تقریباً انگار مادر دوم بچه ها هستی."

شرایط معلم شدن در فنلاند بسیار سخت است، معلم ها مدرک کارشناسی ارشد باید داشته باشند.

وزیر آموزش و پرورش فنلاند می گوید: "ویژگی منحصر به فرد دیگر سیستم آموزش فنلاند این است که معلم ها در روش های تدریس کاملاً خود مختار هستند؛ به عنوان مثال، در مواد یا روش های آموزش و تدریس شان هر طور که مایل باشند، عمل می کنند. معلم ها آزادی عمل زیادی دارند.

به گونه ای که روزانه حداقل ۹۰ دقیقه صرف بازی و فعالیت های بدنی در حیاط مهد و کودکستان می شود.

بر اساس تجربه زیسته نگارنده و به قول فنلاندی ها، " ما برای آموزش دادن به کودکان و نوجوانان، عجله نداریم."

شایان توجه است؛ فنلاندی ها آموزش رسمی (دوره ابتدایی) را هم به نرمی و به آهستگی شروع می کنند؛ فنلاند دارای کوتاه ترین روزهای مدرسه در میان همه کشورهای جهان است. هفته مدرسه در مدارس ابتدایی فنلاند، ۱۸ تا ۲۰ ساعت است.

نظام آموزشی فنلاند در سطح پیش دبستان و دبستان به دنبال آزمون و آموزش های رسمی نیست؛ ایجاد بسترهای تربیتی و اطمینان از شاداب بودن کودکان و تربیت انسان های سالم، خلاق، کارآفرین، اجتماعی و مسئولیت پذیر، اهداف ملی تعلیم و تربیت فنلاند است.

فائزه حبیبی





😊 ویژگی های یک معلم خوب در نظر این سینا

بوعلی سینا می گوید: "کسی که عهده دار تربیت کودکان می شود، باید حداقل این خصوصیات را دارا باشد:"

😊 خردمند باشد: یعنی مهم ترین خصیصه ی معلمی را که "دانایی" است، دارا باشد و بر آنچه که آموزش می دهد، تسلط علمی داشته باشد و بتواند پاسخگوی سوالات دانش آموزان باشد.

😊 دیندار باشد: از دیدگاه تربیت دینی، علی رغم اینکه بر دانایی معلم تاکید می گردد، با این وجود آن را شرط کافی برای نشستن بر کرسی معلمی نمی داند؛ بلکه آنچه که معلم را الگو و سرمشق رفتاری دانش آموزان قرار می دهد، ادب، اخلاق و تقوای اوست.

بنابراین منظور از دین داری و دارا بودن این خصوصیات عالی، رفتاری است که لازم است شخصیت و منش معلم به آن ها آراسته گردد.

😊 آشنا با تربیت کودک باشد: بدون شناخت ویژگی های رشد و نیازها و خواسته های کودک در مراحل مختلف سنی و بدون آشنایی با چگونگی شکل گیری مفاهیم در ذهن کودک و دیگر ابعاد شخصیتی او، امکان تعلیم و تربیت وجود نخواهد داشت.

معلم باید کودک را بشناسد و راه های تامین نیازهای عاطفی، اجتماعی و عقلی او را بفهمد.

☺ باوقار و سنگین باشد: شغل معلمی به مانند دیگر شغل‌ها نیست؛ او با کرامت انسان سروکار دارد! اگر باوقار و باهویت نباشد، در چشم دانش‌آموزان کوچک جلوه می‌کند؛ در این صورت، احترام و اعتماد از او سلب می‌شود. وقار و سنگینی، برخوردهای همراه باادب و بیان سخنان حکیمانه، معلم را در نزد دانش‌آموزان بزرگ و قابل اعتماد می‌سازد و به‌عنوان الگو و تکیه‌گاه دانش‌آموزان محسوب می‌گردد.

☺ بامروت باشد: این ویژگی نیز از این جهت مهم است که معلم با خردسالان و کودکان سروکار دارد. کسی که سخت‌دل و سنگدل است، نمی‌تواند با روحیه‌ی لطیف و ظریف کودک ارتباط برقرار کند. دل معلم باید نرم و به اصطلاح رحم‌دل باشد و از آنجایی که کودکان به علت کمی تجربه و کوچکی ظرفیت روانی، خطاهای بسیاری را مرتکب می‌شود؛ معلم باید دارای روحیه‌ی گذشت و اغماض باشد و مروت و مردانگی را در مواقع لزوم و برای تأدیب کودک در نظر داشته باشد.

☺ پاکدامن باشد: این اصل از آن‌جا ناشی می‌شود که کودکان به معلم خود بسیار اعتماد دارند و هرگز در عفت و پاکدامنی او شک نمی‌کنند؛ لذا معلم باید از این اعتماد دانش‌آموزان، در جهت تأدیب آن‌ها بهره‌جویی و حتی در اندیشه‌ی خود، آنچه را که خلاف عفت و پارسایی است، نگذارند. فراموش نکنیم کوچکترین خلاف معلم در این راستا ضربه‌ای بر پیکره‌ی کودک می‌زند که قابل جبران نخواهد بود.

☺ نظیف باشد: این اصل از این یافته‌ی روانشناسی ناشی می‌شود که کودکان قبل از آنکه به مرحله‌ی تفکر منطقی و تفکر انتزاعی برسند، در مرحله حسی - حرکتی قرار دارند؛ یعنی ابزار شناختشان از جهان، "حواس" آنهاست. کودکان دبستانی افراد را از وضع ظاهرشان ارزیابی می‌کنند؛ در واقع معلمی که سر و صورت و لباسش مرتب، تمیز و شیک است، در نظر کودکان فردی بزرگ و قابل احترام است و فردی که تمیز و نظیف نباشد، از او دوری می‌کنند و حرف‌هایش را جدی نمی‌گیرند و اگر کودکان او را الگوی خود قرار دهند، کودکانی بار خواهند آمد که نسبت به نظافت و بهداشت فردی بی - مسئولیت خواهند بود.

☺ راه معاشرت را بداند: این ویژگی از اصل تفاوت‌های فردی ناشی می‌گردد. روانشناسی امروز، در شناخت توانمندی‌های روحی و روانی آدمی معتقد است که افراد دارای الگوهای متفاوتی در رفتار هستند؛ زیرا محیط ژنتیکی و محیط اجتماعی کودکان و پایگاه‌های فرهنگی و اقتصادی آنان با یکدیگر متفاوت است. حتی کودکان دوقلوی همسان، با هم برابر نیستند؛ بنابراین معلم باید بداند که با هر کودک چگونه باید برخورد و معاشرت نماید. نسخه‌ی یکسان پیچیدن برای همه در سیستم تعلیم و تربیت جواب نمی‌دهد.

از طرف دیگر معلم باید بداند که کودک را چه وقت تشویق و چه وقت تنبیه کند و زمان و مکان مناسب برای تعلیم و تربیت را بشناسد.

معلم خیلی خوبی داشتیم که از خوش اخلاق ترین های عالم بود.
اواخر دوره ی خدمتش بود و حسابی آرام و متین و دوست داشتنی!
جویری که ما با همه ی بچگیمون هرگز نمی خواستیم ناراحتی اش را ببینیم
و همه ساکت می نشستیم و با ولع به حرفاش گوش می کردیم.
همیشه می گفت: " هر سوالی دارید پرسید؛ بلد نباشم هم، میرم مطالعه می کنم و میام بهتون می گم. "
رسیدیم به قضیه ی درمانگاهی که در زمان زکریای رازی می خواستند بسازند.
زکریای رازی گفته بوده که چهارتا تیکه گوشت بیاورید و ببرید در چهار نقطه ی شهر بگذارید،
هر جا که دیرتر فاسد شد، همان جا درمانگاه را درست کنید.
بعد سوال های ما از آقا معلم شروع شد:
س- سگا گوشتا رو نخوردند؟
ج- نه، حتما کسی مواظب بوده؛ نمیدونم!
س- دزدها گوشت ها رو نبردند؟
ج- نمیدانم، شاید کسی مواظبش بوده است.
س- گوشتا رو که برا فاسد شدن گذاشتند، اسراف نبود؟
ج- برای ساختن درمانگاه، چهار تیکه گوشت که ایرادی نداره فاسد بشه!
س- اگه دو تا از گوشتا سالم مونده باشن، کجا درمونگاه رو میسازن؟
ج- سوال خوبی بود! حتما صبر میکنن ببینند کدوم تیکه گوشت زودتر فاسد میشه.
س- اون گوشته که سالم موند رو، آخرش میخورند؟
ج- نمیدونم پسر جان؛ حتما میخوردن دیگه.
س- گوشتا ...
اینجا بود که دیگه معلم از جاش پاشد...
یه کم عصبانی و ناراحت راه رفت تو کلاس و چند بار رفت بیرون و اومد تو؛
یه کم که اروم شد، نشست و گفت: " من امسال دوره ی خدمتم تموم میشه.
به اخر عمرم هم زیاد نمونده؛ ولی دلم می سوزه واسه مملکتی که ذهن بچه های کوچیکش، گرسنه است! "
همش نگران گوشته هستند؛ ولی یکی پرسید،
" درمانگاه چی شد؟ ساخته شد؟ نشد؟ اصلا چطور درمانگاه میسازن؟ "
معلومه تو ذهنایی که فقر و گرسنگی پر شده، جایی واسه ساختن و رشد و آینده ی وطن نمی مونه.
زودتر از اینکه زنگ بخوره، سرش رو گذاشت روی دستاش و گفت:
" آروم برید تو حیاط. "؛ ولی ما نرفتیم. البته خیلی نمی فهمیدیم چی گفت و چی شد؛
فقط اون قدر ساکت نشستیم و معلم رو نگاه کردیم تا زنگ خورد...

امام علی (ع) می فرایند: " دانشمند و معلم را سه نشانه است؛ دانش وینش، حلم و بردباری، سکوت و آرامش و وقار! "

گشت نامحسوس!

در حال رانندگی بودم و تلاشی می کردم دقیقا رعایت کنم که ناگاه به ذهنم خطور کرد: «چه خوب می شد اگر یک گشت نامحسوس پلیس در حال تعقیب من باشد و ببیند که من تمامی قوانین را رعایت می کنم و به همین خاطر، مرا مورد تشویق قرار داده و جایزه ای خوب و نفیس برایم در نظر بگیرد».

بلا فاصله پس از این افکار به ذهنم خطور کرد:

مگر غیر از این است؟! مگر تمامی حرکات و سکنات

خوب و بد انسان در حال نظارت و ضبط، توسط

دوربین های مخفی الهی نیستند؟! مگر خداوند

متعال شاهد اعمال و رفتار نیست؟! و مگر او

نفرموده است: «هر که عمل صالحی انجام دهد،

ده برابر به او پاداش خواهم داد.» و مگر

نفرمود: «هیچ ریز و درشتی از اعمال – نیک و

بد – انسان نیست؛ مگر آن که به شماره آمده و

محاسبه خواهد شد!»

مگر ملائکه خداوند، همه اماکن و همه زمانها و

اعضا و جوارح خود انسان، شاهدانی بر اعمال او

نیستند؟!

پس این چه فکری بود که کردی؟!

با خیال راحت و در کمال لذت قوانین – زمینی و

آسمانی – رعایت کن و بدان که زحمات هرگز

به هدر نخواهد رفت.



چه مدرسه ای؟!

باز همراه شما مدرسه ای می سازیم؛

که به زبانی ساده تدریس کنند؛

و بگویند خدا خالق زیبایی و سراینده ی عشق، آفریننده ی ماست.

مهربانیست که ما را به نکویی، دانایی، زیبایی و به خود می خواند.

مدرسه ای که خدا را با عشق،

علم را با احساس،

ریاضی را با شعر،

دین را با عرفان،

همه را با تشویق تدریس کند.

مدرسه ای که لای انگشت کسی قلمی نگذارند؛

و نخوانند کسی را حیوان؛ و نگویند کسی را کودن؛

و معلم هر روز روح را حاضر و غایب بکند؛

و به جز ایمانش هیچ کس چیزی را حفظ نباید بکند.

مغزها پُر نشود چون انبار؛ قلب خالی نشود از احساس؛

درس هایی بدهند که به جای مغز، دل ها را تسخیر کند.

در کلاس انشا هر کسی حرف دلش را بزند؛

زنگ نقاشی تکرار شود؛

رنگ را در پاییز تعلیم دهند،

قطره را در باران، موج را در ساحل،

و عبادت در خدمت خلق، کار را در کندو، و طبیعت را در جنگل .

مشق شب این باشد که شبی چند بار، همه تکرار کنیم :

عدل، آزادی، قانون، شادی و ...!

امتحانی بشود که بسنجد ما را، تا بفهمیم چقدر عاشق و آگه و آدم شده ایم!

باز همراه شما مدرسه ای می سازیم؛

که در آن آخروقت به زبان ساده، شعر تدریس کنند؛

و بگویند که تا فردا صبح « خالق عشق نگهدار شما »!

ویکتور هوگو: "هر کس دب مدرسه ای را باز کند، دب زندانی را بسته است."

مریم السادات پورمسجدی میبیدی

«معلم شدن چه آسان، معلمی کردن چه دشوار!»

❁ ظرافت های معلم در ارتباط با تابلو:

- ✓ معلم علاوه بر سایر وسایل آموزشی، حتما از تابلو استفاده کند.
- ✓ معلم هر گاه مطلبی را روی تابلو می نویسد، آن مطالب را بلند بخواند؛ همراه با نوشتن، از کلام خود نیز استفاده کند.
- ✓ مطالبی که می نویسد، درست بنویسد؛ مثلا «به نام خدا» را «بنام خدا» ننویسد.
- ✓ عصاره و چکیده مطالب را روی تابلو بنویسد؛ معلم لازم نیست همه ی مطالب درسی را روی تابلو بنویسد.
- ✓ مطالب درسی را خوش خط و با نظم نوشتاری بنویسد.
- ✓ مطالب اصلی درس را سمت راست تابلو و مطالب فرعی و حاشیه ای را سمت چپ تابلو بنویسد؛ علت این دسته از مطالب به جهت اهمیت و ارزش آن است.
- ✓ در هنگام نوشتن مطالب روی تابلو، پشت به فراگیران نباشد؛ بلکه با زاویه ای مناسب و معقول نسبت به تابلو بایستد.
- ✓ در صورتی که قسمت پایین تابلو در حوزه دید فراگیران نیست، از این قسمت برای نوشتن استفاده نکند.
- ✓ مطالب را به صورت طبقه بندی، ستونی، نموداری، موربی و جدولی بنویسد؛ تا یادگیری مطالب بهتر انجام بگیرد.
- ✓ به تناسب مطالب از انواع گچ ها یا ماژیک های رنگی استفاده کند؛ گچ یا ماژیک رنگی را برای نکات و کلمات اصلی و کلیدی درس به کار گیرد نه همه کلمات.
- ✓ پاک کردن تابلو به صورت منظم و از بالا به پایین باشد.
- ✓ مطالب روی تابلو را با دست پاک نکند.
- ✓ در فعالیت های گروهی، آن دسته از نظرات فراگیران که روی تابلو نوشته می شود تا پایان آن فعالیت ها، پاک نشود.



«درس خوب معلم، از چشمان شاگردانش مشاهده می شود؛

اما درس موفقیت آموز معلم، از اعمال و رفتار دانش آموزانش پدیدار می گردد.»

روزن شاین

یک روز سرد

پشت میزم نشسته بودم. هوا خیلی سرد بود و این سرما، فبر از آمدنش می داد. از جایم بلند شدم. سه یا چهار قدم برداشتم و به

سمت پنجره رفتم. پرده ی صریر آبی رنگ را کنار زدم. زمین داشت لباس عروسی اش را به رخ همگان می کشید. به بیرون فیره

شده بودم و سفیدی زمین را تماشا می کردم.

مشاطه ی روزگار چه زیبا او را بزک کرده بود و کلاغ ها، همپون ساق دوش هایی، گرد این عروس می پرفیدند! صدای قارقارشان

را شنیدم. در دلم شور افتاد که نکند فبر بدی برای نو عروس این شب داشته باشند؟! فدا کنند که سیاه بفت نشود!

سرم را به شیشه تکیه دادم و سرما را از ژرفای وجودم احساس کردم. آهی کشیدم! دیگر از دست این سرما فسته شده بودم. هوا

سرد، دل ها یخ زده، انسان ها بی روح و آسمان وجودم، تیره و تارا

ای کاش سرما فقط متعلق به زمین بود! ای کاش قلب هایمان یفی نشده بود! معلوم نیست کدامین برف قلب هایمان را این

چنین سرد و فسرده کرده است و چه آفتابی می فواده یخ آنها را بزداید.

غرق در افکارم بودم که ابرها فسته شدند و دست از بارش برداشتند! آدم برفی ای را یکه و تنها وسط حیاط دیدم؛ اما به نظرم آمد

که او تنها نیست؛ آدم های زمانه ی ما، همپون آدم برفی شده اند؛ بدون قلب و با سینه هایی یخ زده، بدون مهر و عاطفه. به اشاره

ای ابروهایشان در هم گره می فورد و در مقابل مشکلات زندگی رنگ می بازند و آب می شوند.

به فودم آمدم؛ گرمایی وجودم را فرا گرفتم. پرده را رها کردم و مادرم را کنار فودم دیدم که پتویی نارنجی رنگ را، بر روی شانه

هایم می انداخت.

گفتم: «مادرا چه موقع این ظلمت و تاریکی از بین می رود؟»

در حالی که پرده را کنار می زد؛ سرم را در آغوش گرفت و گفت: «غم مفور دفترکم! ظلم و بی داد هم مثل این سرما رفتنی ست؛

همه چیز درست می شود. من مطمئنم که روزی، فورشید حقیقی از پشت ابر های سیاه بیرون می آید و همه جا را روشن می کند!»

داشتم با فودم می گفتم، ای کاش زمین هم مادری همپون مادر من داشت تا با پتویی او را گرم کند؛ که ابر های تیره کنار رفتند و

با دیدن فورشید روشنی بخش، ستاره ی امید در دلم پشکم زد و به من گفت:

"دفتر آفتاب دیگر نگران نباش و بدان که شب رفتنی ست و ظلم نابود شدنی."

روزی رسول فرا^(ص) به هشرت علی^(ع) فرمود:

"مثل شما، مثل ستارگان است؛ که چون ستاره ای غایب شود، ستاره ی دیگری طلوع می کند تا روز قیامت!"

نقش پیمبر میکند ایفا، معلم!
گر سنتِ حق را کند احیا، معلم!
تاابد به جانِ اهلِ تقوی نورِ دانش
بوجهل ها را می کند رسوا، معلم!
خوانند اَما هر که را علمی نباشد
پس کورها را می کند بینا، معلم!
در تیرگی ها با چراغِ دین و دانش
آسوده هر جا می گذارد پا، معلم!
آنجا که مشکل می شناسی راه از چاه
راهِ سعادت را کند پیدا، معلم!
بر شامِ بزمِ سردِ مردانِ ادب جو
می سوزد اما می دهد گرما، معلم!
از بحرِ ظلمت آورد بر ساحلِ نور
موسی صفت قومِ خود از دریا، معلم!

